

**درس خارج اصول استاد معظم حاج سید محمد جواد شبیری**

**14040124**
**شماره جلسه: 99**

مقرر: مسعود عطارمنش

**موضوع:** اوامر/صیغۀ امر/ تعبّدی و توصّلی/ گریزی به مبحث جبر و اختیار

# گریزی به مبحث جبر و اختیار

مرحوم آخوند در بسیاری از بحث‌های اصول \_از جمله بحث طلب و اراده و بحث تعبّدی و توصّلی\_ مطالبی را بیان کرده‌اند که مورد اعتراض دیگران قرار گرفته و گفته شده لازمۀ این مطالب، جبر است. ما تقریباً در هیچ‌یک از این مواضع، وارد بحث نشدیم و از کنار آن عبور نمودیم. اکنون قصد دارم علّت عدم ورودمان به این بحث‌ها را ذکر کنم و اشاره‌ای گذرا به بحث جبر و اختیار داشته باشم.

## داستان مناظرۀ مرحوم آیت الله سید احمد زنجانی، با یکی از اهل منبر

آیت الله والد از قول مرحوم جدّ ما، داستانی را نقل می‌نمودند که جالب توجه است. می‌فرمودند یک آقایی در زنجان، بالای منبر مرحوم آخوند را به دلیل همین مطالب لعن می‌کرد و مریدان وی نیز او را همراهی می‌کردند. این آقا در مورد موضوع «أمرٌ بین الأمرین» کتابی نیز نگاشته بود. مرحوم جدّ ما فرموده بودند من حاضرم با این آقا مناظره کنم و او را میان زمین و آسمان قرار دهم به طوری که دیگر نتواند از جای خود حرکت کند. بدین ترتیب قرار می‌گذارند با حضور استاد ایشان، مرحوم آقای شیخ زین العابدین زنجانی، مناظره‌ای برپا کنند. مرحوم جدّ ما در خطاب به آن آقا می‌فرماید:

ابتدا باید در مورد سه مسلک جبر و تفویض و أمرٌ بین الأمرین، محلّ بحث را روشن کرد. از یک سو، تردیدی نیست که خداوند به انسان اعضاء و جوارح و قدرت بر انجام افعال را عطا نموده است؛ چنین نیست که دست و پا و قدرت من برای خود من باشد. این مطلب مورد اتفاق تمام فرق اسلامی است که به خدا اعتقاد دارند. حال شما مسلک أمرٌ بین الأمرین را برای ما توضیح بدهید؟

آن آقا گفته بود:

أمرٌ بین الأمرین به معنای این است که ابزار از ناحیۀ خداست، ولی اِعمال و استفاده از آن مربوط به بنده است.

جدّ ما به آن آقا فرموده بودند:

این که ابزار از ناحیۀ خداست را تمام فرق اسلامی قبول دارند. هیچ مسلمانی معتقد نیست که ابزار برای خود بنده است؛ پس محلّ بحث همان مرحلۀ اِعمال و استفاده از ابزار است. بحث آن است که استفاده از ابزار مربوط به خداست یا بنده. با عنایت به این مطلب، أمرٌ بین الأمرین را چگونه توضیح می‌دهید؟

آن آقا از پاسخ به سؤال جدّ ما عاجز شده بود. مرحوم آقای شیخ زین العابدین زنجانی، به جدّ ما فرموده بودند، حال شما بفرمائید معنای أمرٌ بین الأمرین چیست؟

مرحوم جدّ ما می‌فرمودند، من در آن زمان، کتاب مِلل و نِحل شهرستانی را مطالعه کرده بودم؛ در آنجا در تفاوت میان سه مسلک گفته بود، یک اصل موضوع میان قائلین به جبر و قائلین به تفویض وجود دارد، که قائلین به أمرٌ بین الأمرین آن را انکار می‌کنند. آن اصل موضوع آن است که یک فعل، نمی‌تواند مقدور دو قادر باشد و تنها یک قادر دارد. بر همین اساس، نزاع کرده‌اند که آن قادر واحد، خداوند است یا بنده. قائلین به جبر می‌گویند آن قادر واحد خداوند است و قائلین به تفویض می‌گویند بنده است. ولی آنان که نظریۀ أمرٌ بین الأمرین را پذیرفته‌اند این اصل موضوع که فعل واحد، یا به تعبیر عامّ‌تر، شیء واحد نمی‌تواند مقدور دو قادر باشد را از اساس منکر شده و گفته‌اند آن شیء واحد، هم مقدور خداوند است و هم مقدور بنده.

داستان مناظرۀ جدّ ما ادامه‌ای دارد که جالب توجه است ولی اینک قصد پرداختن به آن را ندارم.

عمدۀ بحث آن است که چگونه می‌توان تصویر کرد فعل واحد، مقدور دو قادر باشد؟ این مطلب را چگونه می‌توان تحلیل کرد؟ فعلی که هم مقدر خداوند است و هم مقدور بنده، ارتباط مرحلۀ مقدوریت را به چه شکل می‌توان تبیین کرد؟

همانطور که گفتم، این مطلبی است که کاملاً معقول و درست است، ولی عقل من از تحلیل و تبیین آن عاجز است. ولی کاملاً معتقدم که این مطلب صحیح است و جز این نیست. توضیح آن‌که:

از یک سو، بالوجدان درک می‌کنیم که ما یک سری افعال اختیاری داریم و میان افعال اختیاری و اضطراری ما فرق است. حرکت دستی که رعشه دارد، با حرکت دستی که به صورت اختیاری حرکت می‌کند، بالوجدان فرق دارد. یکی از این دو، معلول ارادۀ انسان است و دیگری، بدون ارادۀ انسان محقّق می‌شود.

از دیگر سو، برهان عقلی قطعی، قائم بر آن است که تمام موجودات ممکن، باید در نهایت به واجب الوجود ختم شوند. به هر حال، ممکن الوجود، به واجب الوجود نیازمند است، خواه آن را به شکل فلسفی تبیین کنیم و خواه به شکل کلامی. در حال حاضر، به وجه افتقار ممکن به واجب کاری ندارم؛ مهمّ آن است که اصل این افتقار قطعی و مسلّم است و روشن است که سلسلۀ ممکنات، در نهایت باید به واجب ختم شود و چنین نیست که ممکن الوجود بتواند بدون احتیاج به واجب، موجود شود. اساس توحید و اثبات وجود خدا، بر همین نکته استوار است.

مقصود آن‌که، فعل انسان نیز در زمرۀ ممکنات قرار دارد پس در نهایت باید به خداوند منتهی شود و خداوند باید آن را ایجاد کند. به تعبیری که در داستان پیش‌گفته مطرح نمودیم، اِعمال قدرت، یک شیء ممکن الوجود است پس در نهایت به خداوند منتهی شود.

بنابراین، از یک سو، معلول بودن این فعل نسبت به انسان قطعی و وجدانی است؛ از سوی دیگر، معلول بودنش نسبت به خداوند نیز قطعی و مبرهن است. ولی مشکل آن است که وقتی می‌خواهیم این دو مطلب قطعی را تحلیل کنیم و با یکدیگر جمع کنیم، از درک نحوۀ جمعشان عاجز هستیم، بی‌آن‌که در صحّت اصل مطلب خدشه‌ای وارد شود. پس علّت آن‌که به این بحث‌ها ورود نمی‌کنم همین نکته است که علیرغم مطالعات زیادی که در این حوزه داشتم، توان درک دقیق رابطۀ اینها را ندارم. هم آن مطلب وجدانی صحیح است و هم آن برهان عقلی صحیح است، ولی از درک تفصیلی نحوۀ جمع بین این دو مطلب عاجز هستم.

برخی اصولیان، برای تحفظ بر اصل اختیار، به سمت و سویی رفته‌اند که در حقیقت، قاعدۀ عقلی افتقار ممکن به واجب را زیر سؤال می‌برد. این گروه، عملاً یک قاعدۀ عقلی که از بدیهی‌ترین بدیهیات است را منکر شده‌اند. اینان، عملاً افعال اختیاری انسان را از حوزۀ ارادۀ الهی خارج می‌کنند، فارغ از آن‌که این پندار، به معنای تفویض است نه أمرٌ بین الأمرین. این مطلب برای من عجیب است.

با وجود مطالعاتی که در این زمینه داشتم، یک راه حلّ قانع‌کننده برای جمع بین این دو مطلب قطعی نیافتم، البته همانطور که گفتم من نیز ادعا ندارم توان ارائۀ راه حلّ را دارم. از یک سو، این درک وجدانی را داریم که اختیار ما در سلسلۀ علل برخی افعال قرار دارد و میان افعال اختیاری و افعال غیر اختیاری ما فرق است. از سوی دیگر، افعال اختیاری ما نیز در زمرۀ ممکنات قرار دارد پس در نهایت باید به ارادۀ خدا موجود شود. حال چگونه این دو مطلب با یکدیگر جمع می‌شوند را نمی‌دانم.

مقصود آن‌که، علّت آن‌که به فرمایشات مرحوم آخوند در این مباحث ورود نمی‌کنم، جز این نیست که توان درک آن را ندارم.

البته فکر می‌کنم نیازی به درک و تحلیل این جزئیات نداریم. به نظر می‌رسد این مطالب، به گونه‌ای است که خارج از دائرۀ فهم عقول ما است.

خداوند رحمت کند مرحوم امام را؛ کسانی که مدعی ارتباط با امام زمان علیه السلام بودند، وقتی نزد ایشان می‌آمدند ایشان سه سؤال از ایشان می‌کرد و می‌فرمود اگر بتوانید به این سه سؤال، پاسخ درست بدهید، من به شما ایمان می‌آورم. یک سؤال این بود که من در جوانی دیوانی داشتم که گم شده است؛ آن دیوان کجاست؟ سؤال دیگر مربوط به رجال ابن عقده بود که نسخه‌ای از آن در دست نیست و ایشان می‌گفت اگر می‌توانید نسخه‌ای از آن را به ما بدهید. سؤال سوم، یک سؤال علمی بود پیرامون ربط حادث به قدیم.

کیفیت خلقت عالم و نحوۀ ربط حادث به قدیم، از معضلات علمی مهمّی است که از دائرۀ فهم عقول من خارج است. اصل فهم ربط حادث به قدیم دشوار است، و فهم ربط افعال اختیاری به قدیم، دشواری‌اش دوچندان است. این عجز در مورد من صادق است، حال دیگران خودشان بهتر می‌دانند.

من تصور می‌کنم خیلی از مطالبی که فیلسوفان و متکلمان به عنوان راه حلّ مطرح کرده‌اند، از قبیل قضایای ضرورت به شرط محمول و مانند آن است؛ یعنی مشکلی را حلّ نکرده‌اند و فقط الفاظ را تغییر داده‌اند.

**شاگرد**: خیلی از این مسائل، در گزاره‌های وحیانی تبیین شده است. چرا به آنها نمی‌پردازند؟

**استاد**: تصور می‌کنم در گزاره‌های وحیانی نیز مشکل حلّ نمی‌شود. من اعتقاد ندارم آنان که به مکتب تفکیک قائل هستند و اعتقاد دارند باید به روایات مراجعه کنند، بهتر می‌توانند این مشکلات را حلّ کنند. مقصودم از مکتب تفکیک، معنای عام آن است یعنی کسانی که قصد دارند با مراجعه به روایات و مانند آن مشکل را حلّ کنند. این مسائل به نظر من قابل حلّ نیست.

**شاگرد**: مثلاً همین روایت که می‌فرماید: السَّعِيدُ مَنْ سَعِدَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَ الشَّقِيُّ مَنْ شَقِيَ فِي بَطْنِ أُمِّه[[1]](#footnote-1)‏ و مرحوم آخوند نیز به آن اشاره نموده است[[2]](#footnote-2) ... .

**استاد**: فهم روایات فطرت، روایات میثاق و مانند آن راحت نیست.

**شاگرد**: چرا اساساً متعرض روایات نمی‌شوند و مراجعه نمی‌کنند؟

**استاد**: مشکل قضیه تحلیل روایات است.

**شاگرد**: وقتی مراجعه نمی‌کنند دیگر نوبت به تحلیل هم نمی‌رسد.

**استاد**: بله؛ قبول دارم که قدری نیاز به مراجعه است. مثلاً در بحث‌های مربوط به عالم ذرّ و مانند آن، در کلمات مفسّرانی که گرایشات فلسفی دارند دیده‌ام شبهات و اشکالاتی در مورد عالم ذرّ مطرح شده است که از قضا خیلی از این شبهات، دقیقاً در خود روایات منعکس شده و پاسخ داده شده است به طوری که اگر مراجعه می‌شد، پاسخش روشن می‌شد. این مطلب را کاملاً قبول دارم که ما برای حلّ معضلات کلامی و فکری، از جهت مراجعه به روایات، کم‌کاری کرده‌ایم؛ ولی قصد دارم بر این نکته تأکید کنم که نباید تصور شود ما می‌توانیم تمام معضلات را حلّ کنیم. بعضی معضلات را می‌توان با مراجعه به روایات حلّ کرد ولی بعضی معضلات، واقعاً سنگین هستند و حلّ‌ نمی‌شوند. این پیش‌فرض که عقل انسان قادر است تمام معضلات را حلّ کند، به نظر من یک پیش‌فرض نادرست است. واقعیت آن است که پاسخ برخی سؤالات «نمی‌دانم و نمی‌توانم بدانم» است.

بدین مناسبت، به یکی از شبهاتی که در مورد عالم ذرّ مطرح است، اشاره می‌کنم. در مورد عالم ذرّ، این شبهه مطرح شده است که ذرّات، عقل نداشتند که بتوانند پاسخ دهند. در روایات اشاره شده است که آنها نیز یک نوع قوۀ عاقله داشته‌اند. در صحیحۀ ابو بصیر آمده است كَيْفَ أَجَابُوا وَ هُمْ ذَر؟؛ حضرت می‌فرماید: َ جَعَلَ فِيهِمْ مَا إِذَا سَأَلَهُمْ أَجَابُوهُ يَعْنِي فِي الْمِيثَاقِ [[3]](#footnote-3). این‌ تصور که ذرّ، قوۀ عاقله ندارد از کجا آمده است. ممکن است سنخ عقل آنها با عقلی که ما داریم متفاوت باشد؛ مهم آن است که مرتبه‌ای از مراتب شعور در آنها وجود داشته است و دلیلی ندارد ادعا کنیم ذرّات اصلاً شعور ندارند. در روایات گفته شده ذرّات هم شعور دارند. البته سنخ شعور ذرّات با شعور ما متفاوت است. جَعَلَ فِيهِمْ **مَا** إِذَا سَأَلَهُمْ أَجَابُوهُ این مضمونی است که در روایات بیان شده است.

تصور می‌کنم ما بدون تعصّب نسبت به نحله‌های خاص فلسفی و عقلی، باید به روایات مراجعه کنیم. البته مراجعه به روایات، پیش‌نیازهایی دارد. برخی افراد، در مراجعه به روایات، اصول حدیثی را کنار می‌گذارند؛ نه به سند حدیث توجه می‌کنند، نه به معارضات حدیث توجه می‌کنند، و نه به نسخه‌های مختلف آن توجه می‌کنند. هر آنچه خوشایندشان باشد را نقل می‌کنند و آنچه خوشایندشان نباشد را یا نقل نمی‌کنند یا اگر نقل کنند، به سرعت از آن عبور می‌کنند. گاهی دیده می‌شود برخی از نحله‌های ضد فلسفه، در مراجعه به روایات بی‌دقتی‌هایی دارند.

مقصود آن‌که، فارغ از تمام گرایشات فلسفی و ضدّ فلسفی، اصل لزوم مراجعه به روایات برای حلّ معضلات فکری، جای تردید ندارد؛ ولی باید دانست، اولاً چنین نیست که تمام آنچه در روایات آمده وحی منزل باشد و از دهان مبارک امام علیه السلام خارج شده باشد؛ در ثانی فهم روایات خیلی اوقات ساده نیست و پیچیدگی‌هایی دارد که نیازمند دقّت ویژه است؛ چون روایات معصومان نیز، دارای محکم و متشابه است.

اینک قصد داریم به بحث اصلی خودمان در مورد توصّلی و تعبّدی بازگردیم.

# مبحث تعبّدی و توصّلی: امکان‌سنجی اخذ نمودن قصد امر، در متعلّق امر

بحث آن بود که آیا ممکن است قصد امر را در متعلّق امر اخذ کنیم، یا چنین چیزی ممکن نیست؟

ما می‌گفتیم این‌که مأمورٌبه، خصوص آن حصه‌ای از طبیعت است که معلول امر آمر است، مسلّم است و جز آن معقول نیست. این مطلب قهری است و مرحوم آقای ایروانی در حاشیۀ کفایه نیز بدان اشاره نموده‌اند ولی ایشان، مسیر بحث را به سمت و سوی دیگر برده‌اند. ایشان در نهایة النهایة فی شرح الکفایة جلد 1، صفحۀ 103 این مطلب را مطرح می‌کنند که آن را در کلاس راهنما دنبال خواهیم کرد. به عقیدۀ ایشان، اساساً مجالی برای طرح بحث توصّلی و تعبّدی وجود ندارد و این بحث موضوع ندارد: فان الحق عندنا ان جميعها تعبدية و لا يعقل التوصلية فيها. ایشان میان تکالیف شرعیة و تکالیف عرفیة قائل به تفصیل می‌شود و فرق اینها را توضیح می‌دهد. توجه به بحث ایشان لازم است و اجمالاً بدان خواهیم پرداخت.

مرحوم آقای صدر نیز، تقریباتی که توسط اندیشمندان در تبیین کلام مرحوم آخوند ذکر شده را یاد نموده و یک به یک، مورد بحث قرار می‌دهند[[4]](#footnote-4). ایشان تمام وجوهی که برای استحالۀ اخذ قصد امر در متعلّق امر ذکر شده را پاسخ می‌دهند، ولی خود ایشان در نهایت وجه دیگری برای استحاله مطرح می‌کنند و قائل به استحاله می‌شوند[[5]](#footnote-5). ما به پاسخ‌های ایشان به وجوه ذکرشده توسط سائر اصولیان به شکل تفصیلی وارد نمی‌شویم و تنها در ضمن بحث به صورت گذرا به آنها اشاره می‌کنیم. عمدتاً قصد داریم به سه وجهی بپردازیم که خود ایشان برای استحاله مطرح نموده‌اند. پس از پرداختن به کلام آقای ایروانی و آقای صدر و اشاره به کلمات دیگر اصولیان، این بحث را جمع‌بندی خواهیم کرد.

1. الزهد، ص14، ح28. [↑](#footnote-ref-1)
2. كفاية الأصول ( طبع آل البيت )، ص: 68 [↑](#footnote-ref-2)
3. الكافي (ط - الإسلامية)، ج‏2، ص: 12 ح1. [↑](#footnote-ref-3)
4. بحوث في علم الأصول، ج‏2، ص: 73-79 [↑](#footnote-ref-4)
5. بحوث في علم الأصول، ج‏2، ص: 79 [↑](#footnote-ref-5)